رسول اکرم چسباندند به قبر پیغمبر اکرم بعد گذاشته رو قبر یعنی یا رسول الله سپردم به شما بعد با هم رفت و این کودک در اختیار شماست تحت حمایت شماست.خب رفتند و اولش شکوه هم داشت اون مسافرت.خیلی هم باشکوه شد برای اینکه خود مامون حاکم وقت دستور داده که با کمال احترام بیاورند تجلیل تکریم فراوان شد خود شیعه هم که معلوم بود شیفته و دلباخته ی اهل بیت بودند وقتی می شنیدند که امام می خواهد به شهرهای ایران بیاد ازدحام جمعیت می شد برای استقبال می آمدند خیلی پر شکوه این سفر انجام شد تا رسیدند به نیشابور.خب طول کشیده در این مدت نیشابور اون روز یک شهر بسیار بزرگی بود مرکز علما بود علما، محدثین، روات اونجا فراوان بودند هم پر جمعیت بوده به اونجا که رسیدند استقبال خیلی پر شور شد خب علما آمدند محدثین آمدند اطراف امام را گرفتند و امام را سوار بر استر بود حالا اون روز که دیگه ماشین و اینا نبود استر بود اسب و استر.تقاضا کردند دو نفر آمدند به نمایندگی از طرف علما ابوذرعه و محمد بن اسلم طوسی گفتند یا بن رسول الله مردم اشتیاق دیدن شما را دارند این همه جمعیت ازدحامه هم می خواهند چهره ی شما را ببینند و هم صدای شما را بشنوند یک کلام از شما بگن.امام قبول کردند این از برکات سفر بود یعنی همین جمله ای که حالا عرض می کنیم حدیث سلسة الذَّهبه این نقشه ی مأمون را نقش برآب کرده با همین جمله که قبول کردند امام ولذا دستور دادند که استر را متوقف کردند در وسط شهر سوار استر بودند و در میان (2:1) نشسته بودند یک پرده ای مقابلش بود دستور دادند که این ایستاد استر و پرده را کنار زدند تا کنار زدند شور و غوغا در میان مردم پیدا شد.جمال امام در مقابل چشم مردم که شیفته و دلباخته ی اهل بیت ؟ع؟ بودند خیلی هلهله کردند بعضی تو خاک افتادند بعضی دارند جامه به تن می دریدند اونهایی که نزدیک تر بودند رکاب می بوسیدند و امام متوقف شد و پرده را هم کنار زدند و خواستند صحبت کنند ولی خب تو اون شور و غوغا صحبت نمی شد صدا نمی رود بلند گو که اون روز نبود که صدا برسد ولذا خیلی معطل شدند حتی مرحوم محدث قمی داره که انتَصَفِ النَّهار تا روز به نیمه رسید جوری که علما داد می زدند که آقایان ساکت باشید (2:59) سکوت کنید و اذیت نکنید امام را طول کشید تا کم کم (03:07) آرام شدند خب شهر نیشابور شد و فقط صدا ی امام به گوش می رسید منتهی به فاصله علما ایستاده بودند کلمات امام را می گرفتند این به اون می رساند اون یکی به اون می داد تا به همه جا برسد.خیلی کوتاه حالا اگر ما بودیم خیلی می خواستیم حرف بزنیم شاید یک ساعتی حرف بزنیم اونجا خیلی مجموع آرام و آماده ای است امام یک چند جمله ی خیلی کوتاه اولا خود سند حدیث نشان داد سند حدیث صلائیه. سلسلة الذهب گفتن یعنی این حدیث طلایی است برای این که رُواتِش همه امامان هستند اون سند طلایی است ما اگر حالا برای ما نقل می کنند مثلا حدیثی تا به پیغمبر برسه به امام برسه خیلی واسطه میخوره همه عادین.اما اونجا همه امامان هستند اونی که می گوید خود امام رضا ؟ع؟ بعد فرمود من شنیدم از پدرم امام کاظم ؟ع؟ او گفت شنید از پدرم امام صادق ؟ع؟ همین جوری پدر بعد از پدر تا به امیرالمومنین بعد امیرالمومنین گفت که من هم شنیدم از برادرم محمد رسول الله او فرمود من شنیدم از جبرئیل ، جبرئیل گفت من هم از رب العزه خداوند متعال شنیدم که می فرمود کَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی[[1]](#footnote-1) خیلی کوتاه است دیگر کلمه ی توحید قلعه ی محکم من است هر که به این قلعه داخل بشود از عذاب من در امان خواهد بود خیلی کوتاه شاید یک دقیقه هم طول نکشید فقط سند حدیث بیان شد که امامی از امامی این حدیث هست.خب این هم مردم شنیدند و قلمدارها قلم به دست بودند و نوشتند بیست و چهار هزار قلمدان اون روز برای این که خیلی جمعیت بوده حالا پر جمعیت بوده بیست و چهار هزار قلمدان کشیده شد برای نوشتن این حدیث.خب نوشتند تمام شد و پرده را انداختند.خب یک جمله بیشتر طول نکشید یک چند قدمی که رفتند دوباره توقف کردند امام خواست که اون جمله ی بعدی را با توجه کامل بشنونند این خودش یک مسئله ای است اول تمام شد بسیار خب راه افتادند دوباره توقف کردند ایستادند مردم فهمیدند که خبر تازه ای هست دوباره مردم همه سکوت کردند دوباره امام فرمود که بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا این هم جمله ی بعدی. اون توحید که گفتم توحید کلمه ی حصار ایمان است حصار ایمان به قلبها کشیده می شود تا تا این حصار نباشد انسان مومن نخواهد بود بدبختی ها دارد اهواء دارد تمایلات دارد این حصار ایمان دور جامعه کشیده می شود همه آدم میشوند انسان می شوند ولی اون توحید شرط دارد چند شرط و من یکی از اون شروط هستم. خب چند شرط چند تا امام می خواهد دیگه.بعد پیغمبر چند امام تا به من برسد الان امروز من شرط اونم شرط توحید منم.این جمله خیلی پر مغز بود خلاف خلافه سیاسته اون روز هم بود مأمون برآشفته است از این جمله.چون فرمود که من هستم الان اون کسی که دین شما را نگه دارد توحید را نگه دارد من هستم یعنی من باید حاکم بر شما باشم یعنی مأمونی که الان حاکم هست این خلافه توحیده خلافه دینه خلاف سعادت شماست.خب این جمله درست ضد سیاست مأمونه همین مطلب باعث شد کینه به دل گرفت که امام را به قتل برساند.خب بله چون می شود اونجایی که کشته شدن بی فایده به اسلامه اون حرامه.اونجایی که کشته شدند به نفع اسلامه خب واجبه ، واجبه این حرف گفته بشود که همه بفهمند ولو اینکه دنبال قتل باشد خب باشد.اون قتلی که دنبال احیای اسلام باشد که واجبه.اونی که کشته شدن بدون منفعت به اسلام باشد اون حرامه .لذا این گفته شد و همین زمینه شد برای اینکه امام را به قتل برساند ولی خب باشه چون هدف همین بود از برکات این سفر که نمی خواستند بیایند از برکات همین شد که این حدیث به گوش مردم برسد که مردم بفهمند ولایت و امامت شرط توحید است اگر امامت نباشد توحید باطله اصلا هیچ و پوچه در دین هیچ و پوچه با این جمله فهماند دینی که حیات شما عامل حیات شما بسته به ولایته و من امروز ولی من هستم وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا یعنی اون کسی که الان در مسند تکیه زده و حاکم بر شماست این خلافه توحیده من باید حاکم باشم نه اینکه لذت از حکومت میبره این نیست حضرت امیر می فرمود که ولله این لنگه کفش خودش را نشان میداد وَ اللّه ِ لَهِيَ أحَبُّ إلَيَّ مِنْ إمْرَتِكُمْ[[2]](#footnote-2)1 به خدا قسم این لنگه کفش که پاره است و هیچ نمی ارزد برای من محبوب تر پیش من از این حکومت برشما از حکومت لذت نمیبرم إلاّ أنْ اُقِيمَ حَقّا ، أوْ أدْفَعَ بَاطِلاً حق را می خواهم زنده کنم باطل را بمیرانم اگر منم که أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا که من حاکم باشم برای همینه که حق را زنده کنم دین را نگه دارم که عامل حیات ابدی شماست خب این هم خیلی مطلب بزرگیه ولذا عرض شد که این حدیث لزوم ولایت را نشان می دهد حتما کنار توحید و ایمان دین باید ولی باشد ولی معصوم باشد خب این به ضرر مأمون بود در واقع می شود گفت که او می خواست با آوردن امام رضا ؟ع؟ مشروع بودن حکومتش را اثبات کند.نامشروع بودنش ثابت شد با این حدیث یعنی نامشروعه حکومتش. آمد استفاده کند از آمدن امام اونجا که تحکیم کند پای حکومتش را تضعیف شد تقویت نشد تضعیف شد با همین حدیث تضعیف کرد حکومت مأمون را و نامشروع نشان حکومت مأمون را درست برخلاف اونی که می خواست گفتیم واقعا نقشه او را نقش برآب کرد با همین حدیث.خب دیگه آمدند تا رسیدند به مرو خیلی مفصله این جریان او هم به استقبال آمد و خیلی هم تجلیل کرد و تکریم کرد و بعد مدتی هم که خب خستگی راه برطرف شد شروع کرد به اون حرفی داد می خواهم خلافت را به شما واگذار کنم از آن شما باشد خب اینها معلوم بود که شیطنتی هست می خواست بفهماند که امام هم دنیاداره خیال کرده زاهد اونجا نشسته زاهده این جور نیست دنیاداره وقتی گیرش بیاد قبول می کند گفت که من می خواهم واگذار خلافت به شما کنم فرمود نه این درست نیست برای اینکه اگر خلافت خدا به شما داده حق نداری به دیگران بدهی اگر خدا نداده خب مال تو نیست به کی می خواهی بدهی صاحب اختیار نیستی اگر خدا داده که بی جهت نمی شود به دیگری داد اگر خدا نداده که اصلا مالکش نیستی به کی می خواهی بدهی (10:53) گفت پس شما ولیعهدی را قبول کنید ولیعهد باشید بعد از من حاکم باشید قبول نکرند درست نیست برای اینکه من قبل از شما خواهم از دنیا رفت به من مرقوم فرموده اند پدران من از رسول خدا قبل از تو من از دنیا خواهم رفت من به سم شهید خواهم شد مرا می کشند.او گفت کی جرئت دارد؟ فرمود که من اگر بخواهم معرفی می کنم که قاتل من کی هست.بعد گفت باید قبول کنی امام گفت قبول نمی کنم او اصرار کرد گفت گردنت میزنم عاقبت صریحا اگر قبول نکنی گردنت را میزنم خب اینجا امام دید وظیفه ی کشته شدن نداره فرمود من موظف نیستم کشته بشوم بسیار خب قبول می کنم ولی به این شرط که دخالت در حکومت نداشته باشم عزل و نصب اینها نباشد خودم وزیر را بیاورم فلان وکیل را ببرم عزل کنم نصب کنم اینها نباشد از دور ناظر بساط خلافت می شوم همین نشان داد که من تارک دنیا هستم اول او گفت که من میدانم شما چرا قبول نمی کنی برای اینکه می خواهی بگی من زاهدم مردم بفهمند که شما زهد داری فرمود من هم می دانم که نظر تو چیه می خوای بگی به مردم که من تارک دنیا نیستم من دنیا دارم و آمدم قبول کردم از شما.این هم مطلبی خب وقتی که اون هم تمام شد بعد رسمی شد مسئله ی ولیعهدی گذشت با تشریفاتی و همه اش می کوشید یک کارهایی می خواست بکند که امام را لکه دار کند در میان مردم تمام هم اش این بود که مردم او را به اون شخصیت معنوی که دارد قبولش نکنند خیلی کارها کرد همه اش را نمیشه گفت و از جمله این که مناظره ای بود که با علما تشکیل داد همه ی علما را دعوت کرد علمای ادیان دیگر مثل یهود نصاری مجوج اینها را دعوت کرد با امام به مناظره که شاید امام پیش اونها مغلوب بشود ولی خب به علیه اش نباشد به هر حال این خواستم عرض کنم که مسئله ی ولایت تولی و تبری در شیعه هست تولی نسبت به خاندان عصمت که اونها را در اعتقاد و اخلاق و عمل مُطّاع بدانیم مُطاعمان بدانیم و نسبت به دشمنانشان برائت داشته باشیم حالا یک حدیثی ما اینجا نقل می کنیم که روز ولادت امام هست فرمود که نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ[[3]](#footnote-3)1 این برای ما لازم است ما که تولی تبری داریم شما می خواهید امتحان کنید خودتان را تنها به اسم نباشد به لفظ نباشد ادعا نباشد نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ ما خاندان عصمت ریشه ی همه ی خیراتیم. وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ همه ی نیکی ها از شاخه های درخت شجره ی طیبه ی ماست مِنَ اَلْبِرِّ اَلتَّوْحِيدُ نشان دادیم اونهایی که نیکی ها اینهاست توحید الصَّلاة الصّیام نماز روزه کظم الغیظ خشم خدا فرو خوردن وَ اَلْعَفْوُ عَنِ اَلْمُسِيءِ از گنهکار عفو کردن وَ رَحْمَةُ اَلْفَقِيرِ اینها خیلی فراوانه که پر هست اینها شجره ی ما این میوه ها را میده بعد عَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ  دشمن ما هم ریشه ی همه ی بدی هاست هر چه بدی هاست از فروع دشمنه مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ هر زشتی و هر کاری که بدی اش معلومه مال اونهاست اَلْكَذِبُ وَ اَلْبُخْلُ وَ اَلنَّمِيمَةُ وَ اَلْقَطِيعَةُ دروغ گفتن بخل و نمّامی و غیبت اکل ربا اینها از فروع اونهاست بعد شما خودتان را امتحان کنید آیا اخلاق شما رفتار شما میوه ی ما را هست یا میوه ی دشمنان ما؟ درخت ما میوه ی خوب می دهد دشمنان ما درخت میوه ی بد میدهد میوه ی شما چیه؟ اگر دیدید تو شما هم بخل هست غیبت هست نمّامی هست ربا خواری اینها که مال ما نیست پیوند نخوردید به درخت ما به شجره ی طیبه ی ما پیوند خوردید به درخت اونها دشمنها این چنین اند آخرش فرمود فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا دروغ گفته اون کسی که پنداشته است که با ما مرتبط است با ماست و حال اینکه شاخه های وجودش به درخت اونها مرتبطه دروغ گفته نکند واقعا ما مصداق این واقع شده باشیم شما ببین تولی اعتقادا اخلاقا عملا این تولیه. تبری اعتقادا اخلاقا عملا اگر دیدیم ما اخلاقا و عملا تبری نداریم از دشمنانشان همان سمتی که اونها دارن ما هم داریم اونها ربا می خورند ما هم ربا می خوریم دروغ می گویند ما هم دروغ میگیم غیبت می کنند ما هم غیبت می کنیم نسبت به والدین بی احترام ما هم بی احترامی داریم حقوق زن و بچه پس معلوم شده اصلا پیوند نخوردیم به درخت شجره ی طیبه اهل بیت دیگه خب خودشان نشان می دهند.ما این جوری هستیم میوه ی ما اینه اگر میوه ی شما از قبیل میوه های دشمن ما چرا میگید ما تولی داریم به خاندان عصمت دروغ گفته كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا می پندارد که از ماست و حال اینکه مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا این پیوند خورده به شاخه ی درخت دیگران به دشمن ما چون میوه اش اون میوه است اگر دیدیم میوه ی وجود ما طبق میوه ی دشمنان اهل بیته تجدید نظر کنیم در خودمان. به این حال بمیریم خب در اونجا گرفتاری داریم.بر فرض مخلد نباشیم در جهنم چون حب علی داریم این درست حب علی داریم مخلد نمی شویم ولی حتما آلوده ها را راه نمی دهند حتما انقدر عذاب بکنند تا پاکمان بکنند ببرند بهشت بله معتقدیم حب علی یک حسنه ای است که هیچ گناهی نمی تواند او را مخلد کند در آتش نگه دارند این شکی درش نیست مخلد نخواهیم بود ولی می توانیم یک ساعت یک سال ده سال صد سال تو جهنم بسوزیم تا بهشتی بشویم مطلب اینه خودشان گفتند این جور نیست مغرور به ما نباشید تا عمل و ورع در شما نباشد نمی توانیم ما کاری انجام بدهیم با کمال صراحت گفته لاَ نُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اَللَّهِ شَيْئاً إِلاَّ بِالْعَمَلِ إِنَّ وَلاَيَتَنَا لاَ تُنَالُ إِلاَّ بِالْوَرَعِ[[4]](#footnote-4)1 مطمئن باشید ما نمی توانیم کاری برای شما انجام دهیم از عذاب برهانیم مگر با عمل و ورع.درسته بر منکرش لعنت حب علی مخلد در آتش نخواهد بود محب علی این شکی درش نیست اما حتما باید ما را پاک کنند ببرند.ناپاکان را به جای پاکان نمی برند این عقلی و عرفی و طبیعی است نمی برند.حالا چون دیگه شما این جور باشید دروغ گفته کسی که بگوید من با شما هستم و حال اینکه آمیخته ی به شاخه های درخت دیگران هست ما باید خیلی تجدید نظر کنیم خودمان را آماده کنیم تولی و تبری ، تبری از دشمنان عملا داشته باشیم نه فقط لعنت بر او لعنت بر یزید.خب این که مطلبی نیست گفتنش که.لعنت بر یزید لعنت بر شمر خب اینها که مطلبی نیست گفتنش.عملا تبری باشد از کار یزید شمر و پلید و همه ی اینها عملا اخلاقا تبری باشد اگر نشد خودشان گفتند کَذَبَ دروغ گفته اون کسی که میوه ی درختش میوه ی بنی امیه است بنی عباسه میوه اش اونه در عین حال میگه که كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا اگر از ما ارادت ببینند ارادت واقعی نه فقط لفظی گفتن خیلی به ما لطف و محبت می کنند. مرحوم آ شیخ رحیم صاحب الزمانی یک قصه ای خواندم در کتاب مرحوم آیت الله دستغیب رضوان علیه دارند در اون کتاب حالا بنظرم ایشان هم به واسطه با دو واسطه نقل کرد از آ شیخ رحیم صاحب الزمانی حتما اون کسانی که سنشان بالاست دیده بودند ایشون را.او گفته بود که من روزی یازدهم ذی القعده بود روز ولادت امام رضا ؟ع؟ یک قصیده ای گفتند در مدح امام بعد خواستم برم این قصیده را پیش نایب التولیه خیلی مقام دارد ثروتمند و صله می دهند کسی که شعر گفته باشد.من خواستم برم پیش ایشان و این شعر را بخوانم صله بگیرم حرکت کردم رفتم تو صحن مقدس رسیدم در مشهد تا چشمم به گنبد مبارک افتاد خودم خجالت کشیدم گفتم سلطان اینجاست تو کجا میری؟خب برای او مدح و قصیده گفتی چرا نمی خوانی بری به نایب التولیه بخوانی.خجالت کشیدم که این شعر برای ایشان گفتم برم پیش نایب التولیه بخوانم صله بگیرم.شرمنده شدم نمیرم.از همان صحن برگشتم رفتم تو حرم.داخل حرم شدم مقابل ضریح ایستادم.خواندم این قصیده را بعد گفتم یا بن رسول الله من از جهت معیشت خیلی ضعیفم معاشم به تنگی افتاده اگر صله به من بدهید خیلی به جاست.در همان حال دیدم که یک کسی کنار من دست راست من آمد ده تومان به دست من گذاشت حالا من چی بگم؟نگاه کردم ده تومان خب ده تومان خیلی هشتاد سال پیش مثلا خب خیلی پول بود ده تومان گفتم آقا کمه دروغ گفتم دیدم دست چپ من کسی آمد ده تومان دست من گذاشت گفتم آقا کمه باز بار سوم همین طور تا شش بار گفتم آقا کمه تا 60 تومان جمع شد دست من.خودم خجالت کشیدم حالا 60 تومان رسیده اون هم که پول زیادی بود.تشکر کردم آمدم بیرون از کفشداری خواستم کفش بگیرم دیدم مرحوم حاج شیخ حسنی اصفهانی رحمة الله علیه که از بزرگان بوده ایشان می خواهند وارد حرم بشوند تا کفشداری آمدند خواستند وارد حرم بشوند من می خواستم بیرون بیام تا مرا دید بغل کرد مرا بوسید و گفت آقا شیخ زرنگ شدی خیلی رو هم ریختی با امام رضا.شعر می گویی برای او امام بهت صله میده عجیبه واقعا انسانهایی که روشن دل هستند چه جور با خبر می شوند؟ او بیرون حرم گفت آقا شیخ زرنگ شدی با امام رضا رو هم ریختی تو شعر می گی او هم صله میده ببینم چقدر به شما دادن؟گفتم 60 تومان دادن گفت حاضری با او معامله کنی؟یک مقابل بده دو مقابل بهت پول میده.گفتم خوبه قبول کردم.بعد از چند قدم پشیمان شدم گفتم اون پولی که امام رضا داده اون از یک جهت دیگه بوده چرا دادم؟آمدم به مقام ایشان گفتم آقا من پشیمانم فسخ کنید این معامله را گفت نه فسخ نمی کنم.دیگه آدم عاقل این چنین معامله را فسخ نمی کند.این یک قصه یک قصه هم ولذا شاید گفته باشم عرض کرده باشم این را در کتاب منتخب التواریخ که از نویسنده و علماء مشهد بوده او نقل کرده او گفته است که یکی از بزرگان و صلحا بود در مشهد به نام حاج آخوند و اهل ازغد بود در چهار فرسخی مشهده.یک زنی در محارم ما در فامیل ما بود زن مومنه ای بود و خیلی هم فقیرانه زندگی میکرد ولی هر سال پیاده می رفت مشهد از ازغد که چهار فرسخی مشهده می رفت به مشهد.وقتی برمیگشت سوغاتی می آورد برای بچه هاش.همه ی بچه های فامیل کفشی کلاهی مثلا جورابی ما تعجب می کردیم تو آخه هیچی نداری دست خالی میری مشهد سوغاتی میاری برای بچه ها.گفت که امام رضا میده چون خیلی هم آدم صاف و ساده ای بود.گفت امام رضا میده به من.گفتیم چه جوری امام رضا میده؟ گفت که من وقتی که میرم میروم داخل حرم آقا را می بینم مگه شما نمی بینید؟با تعجب میگه شما نمی بینید؟ از رو سادگی من آقا را می بینم اول احوال پرسی می کند بعد حال بچه ها را می پرسد و پول می دهد برای آنها سوغاتی بیارم ما تعجب کردیم گفتیم شاید اشتباه می کند تو راه حتما میره مشهد گدایی می کند از مردم پولشو میگیره وگرنه که خودش پول ندارد.گفت شما نمی بینید امام را میرید زیارت؟ ما هیچی نگفتیم اگر بگیم می بینیم خب دروغ گفتیم نمی بینیم پیشش شرمنده میشیم اون گفت من می بینم من تصمیم گرفتم دنبالش بروم یک سفری.اون سالی که آماده شد برای رفتن من هم دنبالش حرکت کردم چون خودش نفهمید.اون رفت من هم دنبالش رفتم پیاده هم رفتیم.رسیدیم مشهد این رفت در خانه ی یکی از ازغدی ها که همشهری اش بود رفت اونجا بعد وضو گرفت و اومد بیرون رفت حرم من دنبالش رفتم داخل حرم شدم.من لب در حرم ایستادم او با کسی هم حرف نزد رسید مقابل ضریح خودش را چسباند به ضریح یک مدت طول کشید من هم در حرم ایستاده بودم تا وقتی برگشت آمد به کفشداری من را دید خیلی خوشحال شد.گفتم که خیلی طول کشید توقفتان در حرم.گفت بله امام را دیدم با من احوال پرسی کرد و از بچه ها پرسید به من پول داد که سوغاتی بخرم.گفتم کو پول چقدر داده؟دستشو باز کرد دیدم پول در دستش دارد یک مبلغی گفتم حاضری من سوغاتی بخرم برات؟گفت نه خودم باید بخرم چون امام به من گفته خودت باید بخری من گرفتم خودم باید بخرم.حالا اینها عجیبه واقعا قلبها صاف بشود با صفا و سلامت روحی این که انسان خجالت می کشد یک عمر در خانه ی اهل بیت باشد عاقبت نتواند اون بهره ای که باید ببرد نتواند ببرد خیلی خسران و زیان است یک روزی خواهیم فهمید که بار ما درست نیست اون طور که لازم بوده نیاوردیم اون بار امانتی که باید می آوردیم. در عین حال ما امیدواریم خداوند به ما لطف کند و ما را مقبول قرار بدهد حالا به سهم خودم تبریک عرض میکنم به همه ی آقایان خداوند ان شاءالله به همه ی ما اون توفیقی که شامل حال بزرگان کرده امثال مرحومه اصفهانی را چقدر نورانیت داشتند چقدر بهره بردند از در خانه ی اهل بیت ؟ع؟ ما نگران این هستیم که بمیریم و نتوانیم اون بهره که لازم هست ببریم.در عین حال خودشان خانواده ی کرم هستند همین قدر که در خانه اشان عرض ارادت عرض ادب کنیم و صمیمانه باشیم در این عرض ادب لطفی است شامل حال ما ان شاءالله خواهد شد پروردگارا به حرمت امام ابوالحسن امام رضا ؟ع؟ در فرج امام زمان تعجیل بفرما ما.را در زمره ی محبینشان محسوب بفرما.توفیق توبه ی نسوه به ما عنایت بفرما.حسن عاقبت به همه ی ما کرم بفرما.صلوات ختم بفرمائید

1. . حدیث سلسة الذَّهَب [↑](#footnote-ref-1)
2. 1 . بحار الأنوار : 40/328/10 [↑](#footnote-ref-2)
3. 1 . الکافي  ,  جلد۸  ,  صفحه۲۴۲ [↑](#footnote-ref-3)
4. 1 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام  ,  جلد۶۸  ,  صفحه۱۸۷ [↑](#footnote-ref-4)